

۶

حکایت ۱۰ سال حضور  
معنوی اولین شهید  
مدافع حرم مشهد  
**حیف بود  
حسن شهید  
نمی شد**



۴

گسترش فضای سبز در معابر کم بر خوردار

۲

منفعت همسایه ها با خودمان یکی است



افتخار رضا صولانی بعد از سال ها تجربه در حرفه سنگ تراشی

# هنر دستم زیر پای زائر امام رضا است

## همسایه به همسایه، دیدار دوازدهم، کوچه شهید صارمی ۳۶ منفعت همسایه ها با خودمان یکی است

نجمه موسوی کاهانی ابتدای کوچه شهید صارمی ۳۶ مجتمعی است که بیشتر ساکنانش فرهنگی بازنشسته هستند و همسایگی شان شایسته تقدیر است. معلم هانمی تواننده فکر دیگران نباشند. این جمله را از خیلی همسایه های من شنیدم و با همین نگاه، پارسان پارسان می رسیم به سه نفر از ساکنان مجتمع که بیشتر از بقیه خیرشان به دیگران رسیده است و منفعت دیگران را با منفعت خودشان یکی می بینند.

### ● فضای سبز مجتمع هنر دست من است

سید محمد علی اسماعیلی از اولین ساکنان این مجتمع است. آن زمانی که ساخت مجتمع شروع شد، عضو هیئت مدیره بوده و در جریان صفر تا صد ساخت و ساز مجتمع بوده است. به همین دلیل برای آجر به آجر آن دل می سوزاند. این معلم بازنشسته که اوقات فراغتش را در محوطه سرسبز مجتمع می گذراند، می گوید: سال ۸۳ برای فضای خالی مجتمعمان طرح فضای سبز را دادم و خودم با کمک باغبانمان تک تک این درختان را کاشتم.



نگاهی به فضای سرسبزی که هوای اردیبهشت، طراوتش را دوچندان کرده است، می اندازد و می گوید: این ها همه هنر دست من است. هر سال روز معلم که می شود، دانش آموزان قدیمی ام می آیند اینجا و به من سر می زنند.

او همه دوران تدریسش را معلم ابتدایی مناطق محروم بوده است. انتخابش این بوده که به آن ها توانمند بودن و بزرگ اندیشیدن را یاد بدهد و خیلی دقیق می گوید: من در طول خدمتم از سیستان و بلوچستان گرفته تا روستاهای خراسان رضوی و مشهد، ۱۰۰ نفر را باسواد کردم، شبانه و روزانه ۲۵ دکترا، ۳۶ مهندس و سیزده دندان پزشک از جمله دانش آموزان من هستند که روز معلم فراموشم نمی کنند.

### ● آقای ناظم حواسش به همه هست

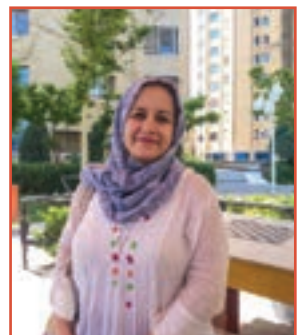
اسماعیلی همسایه و دوستش، حسین غفاری را به ما معرفی می کند. غفاری بیست سال از خدمتش راناطم بوده است و نمی تواند نسبت به دیگران بی تفاوت باشد. آقای ناظم دلش می خواهد بچه های امروزی هم مانند بچه های قدیم از بزرگ ترها حرف شنوی داشته باشند. او می گوید: من حواسم به تک تک افراد هست. این خصلت ناظم هاست؛ یعنی هر کدام از همسایه ها که بیماری یا مشکلی داشته باشد، از احوالش باخبر هستیم و کمک می کنیم. بیشتر افراد این مجتمع هم بازنشسته هستند و سنی از شان گذشته است. به همین دلیل به بچه ها تذکر می دهیم که



ملاحظه همسایه ها را نکنند. اما امان از بچه های امروزی. اصلاً مانند قدیمی ها حرف شنوی ندارند. غفاری ربه اسماعیلی، باخنده و شوخی می گوید: معلم باسوی دانش آموز سروکار دارد اما ناظم با پانصد نفر صبری که ناظم دارد، معلم ندارد.

### ● آموزش حقوق شهروندی به بچه ها

این دو همکار قدیمی و همسایه صمیمی، همسایه دیگری را با صفت دلسوز به ما معرفی می کنند. گلی خطایی همسایه ای که از سال ۸۵ با پدر و مادرش به این مجتمع آمد. به گفته خطایی، پدر مرحومش، بزرگترین خدمت را به ساکنان اینجا کرده است. هوشنگ خطایی مهندس شهرسازی بود؛ برای گرفتن پایان کار سندهای مجتمع باید هزینه ای را از همه جمع می کردیم و به مهندس ناظم می دادیم تا امضا بزند. اما این مرد بزرگ بدون دریافت یک ریال به جامعه معلمان لطف کرد و سندها را آماده شد.



خطایی با آرامش می گوید: پدرم از کودکی به ما یاد داده بود هر کاری از دستمان برآید، باید برای دیگران انجام بدهیم. کمک کردن همیشه مالی نیست و خیلی وقت ها می تواند با آموزش یا اطلاع رسانی همراه باشد. مثلاً من یک فرزند اوتیسم دارم و در این باره اطلاعاتم زیاد است. سعی می کنم تا می توانم در رابطه با اوتیسم اطلاع رسانی کنم. این مادر دلسوز و همسایه مهربان ادامه می دهد: بیشتر همسایه ها بازنشسته هستند و معمولاً نوه هایشان در محوطه بازی می کنند. خیلی وقت ها بچه ها را جمع می کنم و به آن ها آموزش می دهم که حقوق همسایه ها را رعایت کنند و همچنین چگونه با کودکان مبتلا به اوتیسم رفتار کنند. حقوق شهروندی از مهم ترین مسائلی است که فرزندانمان باید یاد بگیرند.

جلسات انجمن معتادان گمنام در مسجد بوستان شاهد برگزار می شود

## پاک می شویم با کمک هم



رضاریاحی این روزها علاوه بر خواندن نماز جماعت در مسجد بوستان شاهد، کار خیر دیگری هم در این مکان معنوی انجام می شود و آن هم برگزاری جلسات انجمن معتادان گمنام یا همان INA است که به پاک ای افرادی که از شر مواد مخدر رها شده اند، کمک می کند.

هر روز از ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۶:۱۶ این مکان پذیرای افرادی است که دوست دارند پاک بمانند و تجربه روزهای خوش رهایی از اعتیاد را با دیگران به اشتراک بگذارند. همه آن ها معتقدند ترک عادت به مصرف مواد مخدر به اراده فرد برمی گردد. تقویت اراده برای پاک ماندن راه های زیادی دارد و یکی از مهم ترین این راه ها، اشتراک تجربه معتادانی است که موفق به ترک اعتیاد و پاک ماندن شده اند.

### ● کمک معتاد به معتاد دیگر

در یک روز بهاری و بارانی به سفارش یکی از اهالی محله امامیه که از بنیان برگزاری این جلسه است، به بوستان شاهد و نمازخانه آن می رویم. افراد زیادی خود را از ساعت به این مکان رسانده اند. از هر سن و سالی هستند. از جوان سیزده ساله تا پیرمرد هفتاد و پنج ساله. ولی این اصلاً مهم نیست؛ مهم این است که همه آن ها تصمیم گرفته اند زندگی متفاوتی نسبت به گذشته تار یک خود داشته باشند. به این شرط که فقط نام کوچک آن ها را در گزارش بیاوریم. تعدادی از حاضران در جلسه با ما هم کلام می شوند. محسن یکی از آن ها است. تجربه سال هاسرو و کله زدن با اعتیاد را دارد و حالا به گفته خودش ۱۰ سال می شود که پاک است و از پیشکسوتان انجمن معتادان گمنام محسوب می شود. او می گوید: اساس این جلسات، کمک معتاد به معتاد دیگر است. وقتی مادر این انجمن با یک نفر از جنس خودمان مواجه می شویم و با او ارتباط برقرار می کنیم، در پایداری ترک اعتیاد اثر بیشتری دارد.

### ● دوست دارم بچه داشته باشم

بهرام که پنج سال را با قرص های اعتیاد آور گذرانده، حالا بیش از یک سال و شش ماه است که توانسته پاک بماند. او درباره بهتر شدن زندگی مشترک با همسرش بعد از ترک اعتیاد می گوید: من با همسرم دوباره ازدواج کردم؛ بار اول اعتیاد داشتیم و اصل رابطه خوبی با هم نداشتیم و همیشه هم تقصیر من بود. چون عصبی بودم و حال و حوصله خودم را هم نداشتیم. اما از وقتی ترک کرده ام، انگار زندگی دوباره ای را با همسرم شروع کرده ام. چند روز پیش می گفت که ان شاء... زودتر بچه دار شویم. از این حرفش تعجب کردم؛ چون او همیشه با این موضوع مخالف بود. البته به خاطر حال و روز قبلی من.

### ● می خواهم دیپلم بگیرم

نفر سومی که هم صحبتی با او نصیب ما می شود، مهدی نام دارد؛ جوان با اراده ای که حالا شربودن را کنار گذاشته و دیگر سرش توی لاک خودش است. او احسان و آرش و امیر را هم با خودش به این جلسات آورده و زندگی رفقاییش را هم از تباهی نجات داده است. می گوید: دلیل حضور مادر این جلسات نشان دادن راه جدید برای زندگی به خودمان است. در واقع ما در این جلسات به یک نیروی برتر اعتقاد پیدا می کنیم که سلامت عقل را به ما باز می گرداند و زندگی دوباره ای به ما هدیه می دهد.

مهدی از گذشته تار یک خود می گوید، از آن روزهایی که بچه شمر محله شان بود، یک پایش در کلانتری بود و یک پایش در زندان. حالا او علاقه مند به تحصیل است. کارهایش را انجام داده است تا دوباره درس بخواند.

می گوید: قبل از گرفتن دیپلم درس را رها کردم. حالا روزی چند ساعت درس می خوانم و می خواهم همین تابستان مدرک دیپلم را بگیرم. بعدش هم نوبت دانشگاه است. باید همه این سال ها را جبران کنم.

منطقه ۹

دیدار با خانواده جانباز ۷۰ درصد

هفته گذشته، حسن موحدیان و حسن کریمدادی از اعضای شورای اسلامی شهر مشهد با خانواده محمد حسین پوردام، جانباز هفتاد درصد جنگ تحمیلی دیدار کردند. موحدیان در این دیدار گفت: صبر و شکیبایی همسران جانبازان مثال زدنی است و رنج‌هایی را که این بزرگواران متحمل می‌شوند، نمی‌توان با هیچ واژه‌ای توصیف کرد. محمد حسین پوردام ۶۱ ساله در عملیات رمضان به مقام جانبازی رسید.



اجرای ۶ رأی قلع بنا در یک ماه

شهردار منطقه ۹ مشهد از اجرای ۶ رأی قلع بنای کمیسیون ماده صد در محدوده منطقه ۹ در یک ماه ابتدایی سال ۱۴۰۳ خبر داد. سعید حسینی زاده مقدم با بیان اینکه طبق قانون، شهروندان قبل از هرگونه ساخت و ساز باید از شهرداری مجوزهای لازم را دریافت کنند، افزود: از ابتدای سال ۶۰ رأی برش اسکلت با تخلفات طبقات مازاد و بنای غیرمجاز به مساحت ۴۷۳ مترمربع در محدوده خیابان‌های شقایق ۱۰، شقایق ۱۱، فکوری ۱۱، نیاوران و هفت تیر ۳ به اجرا درآمده است. وی گفت: این اقدام براساس صدور دستورات قضایی مبنی بر برش اسکلت و رفع خطر از املاک مجاور (بند ۱۴ ماده ۵۵) و با هماهنگی حراست و اداره مهندسی و نظارت بر ساخت و سازهای منطقه ۹ اجرا شده است.

منطقه ۱۰

اتصال روستای زرکش به بزرگراه پیامبر اعظم (ص)

شهردار منطقه ۱۰ از اتصال روستای زرکش به خیابان پیامبر اعظم (ص) ۸۱ با احداث پلی در این محدوده خبر داد. وحید برجسته نژاد با بیان این خبر بیان کرد: این پروژه در راستای تسهیل در عبور و مرور خودروها، کاهش بار ترافیک از روستای زرکش و بولوار توس و حذف حرکت خلاف در لاین کندرو، حذف فاصل روستای باغون آباد و خیابان پیامبر اعظم (ص) ۸۳ اجرا می‌شود. او در ادامه گفت: پروژه اتصال پل روستای زرکش به بزرگراه پیامبر اعظم (ص) به طول ۲۳ متر و عرض ۲۰ متر به همت شهرداری مشهد صورت می‌پذیرد. این پروژه با اعتبار ۵۲ میلیارد ریال به تازگی آغاز شده است و تا پایان تیر به پایان می‌رسد.

بهره برداری از پیاده راه شهید فلاحی ۲۰/۱ تا پایان تیر

پروژه پیاده راه خیابان شهید فلاحی ۲۰/۱ به منظور زیباسازی منظر شهری، خدمت‌رسانی مطلوب‌تر، بهبود عبور و مرور شهروندان، سامان‌دهی مشاغل آن محدوده و ایجاد فضای مفرح و آسان برای خرید با اعتباری بالغ بر ۶۸ میلیارد و ۶۷۰ میلیون ریال در حال اجراست. معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ با اشاره به اینکه علاوه بر پیاده راه، باغچه هم در این مسیر احداث می‌شود، گفت: در این پروژه اقداماتی نظیر خاک‌برداری، دال‌گذاری، تایل فرش به متر ۵ هزار مترمربع، جدول‌گذاری دوپست متر طول، آسفالت، اجرای فضای سبز و مبلمان شهری انجام می‌شود. سعید میرسعیدی تصریح کرد: فاز یک و دو پروژه، محور شمالی متصل به بوستان ریحان و حاشیه بولوار شهید فلاحی تمام شده است و تا آخر تیرماه، پروژه به پایان می‌رسد.

منطقه ۹

گذشته در زمینی به مساحت دو هکتار و با اعتباری بالغ بر ۸۰ میلیارد ریال آغاز شد و براساس برنامه زمان‌بندی تا یک ماه دیگر به بهره‌برداری می‌رسد. او در تشریح جزئیات پروژه می‌گوید: مسیر این پارک خطی از انتهای بولوار لادن آغاز و به انتهای محله صابر، در کنار زمین ورزشی قسمت ورودی پارک خورشید ختم می‌شود. رئیس اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۹ در ادامه به احداث بوستان چکاوک در انتهای خیابان فکوری ۱۴ اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: عملیات ابنیه این پروژه با مساحت ۷ هزار مترمربع و اعتباری بالغ بر ۶۰ میلیارد ریال به پایان رسیده و در مرحله تأسیسات مکانیکی و تجهیزات روشنایی است. مکی در پایان تصریح می‌کند: فضای سبز بوستان در مسیر عبور شهروندان علاوه بر تلطیف هوا و زیبایی منظر شهری و ارتقای روحیه شادابی و نشاط شهروندان در افزایش سرانه فضای سبز منطقه تأثیر بسزایی دارد. منطقه ۹ با دارا بودن هفتصد هکتار فضای سبز، حدود هشت مترمربع سرانه فضای سبز به ازای هر شهروند دارد که از سبزترین مناطق شهری مشهد به شمار می‌آید.

کرده است که در آینده‌ای نزدیک به بهره‌برداری می‌رسد. رئیس اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۹ با تأکید بر لزوم توسعه فضای سبز و احداث بوستان‌های محله‌ای با اولویت محلات کم‌برخوردار می‌گوید: هدف شهرداری منطقه ۹ حفظ و توسعه متوازن فضای سبز در همه نقاط منطقه است و در تلاشیم با گسترش بوستان‌های شهری در محلات حاشیه‌ای و کم‌برخوردار این توازن به‌طور مطلوبی برقرار شود. سعید سعیدمکی به احداث بوستان انجیر در محله گل‌دیس اشاره می‌کند و می‌گوید: این پروژه از اردیبهشت سال

رضاریاحی، گل‌دیس و بخشی از محله نیرو هوایی جزو محلات ستاد بازآفرینی منطقه ۹ به شمار می‌آید. این محلات با قدمت بیش از سی سال، فقط سه بوستان محلی به‌نامین، آسمان و کوکب‌رادر خود جای داده که اولی بعد از خیابان شهرستانی ۱۴، دومی بین صارمی ۲۱ و سومی در خیابان برکپور ۷ واقع شده است. این تعداد فضای سبز برای جمعیت بیش از ۲۷ هزار نفری این محلات کفایت نمی‌کند، براین اساس شهرداری منطقه ۹ از سال گذشته با نظر و درخواست‌های پروژه‌سازان بوستان خطی انجیر و بوستان چکاوک را آغاز

با احداث بوستان‌های چکاوک و انجیر، محلات حاشیه‌ای منطقه ۹ سبزتر می‌شود

گسترش فضای سبز در معابر کم‌برخوردار



بازخورد

ترافیک تقاطع بولوار هاشمیه و شهید فکوری به درخاست مردم و با پیگیری‌های مداوم شهرآرامحله روان شد

اصلاح هندسی بولوار شهید کشوری



سبز و حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری منطقه با ما همراه شدند تا از نزدیک این مشکل را بررسی کنند.

اصلاح هندسی، ایجاد گذرگاه و مناسب‌سازی

امسال با چند اصلاح هندسی و نصب چراغ‌تاج حدود زیادی این مشکل رفع شده است. رئیس اداره حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری منطقه در باره این پروژه که در کنترل روان شدن ترافیک تأثیر زیادی داشته است، می‌گوید: تقاطع بولوار شهید کشوری و بولوار هاشمیه که قبل از تقاطع بولوارهای شهید فکوری و هاشمیه قرار دارد، تا پیش از این، چراغ‌رهنمایی نداشت و خودروها به هم‌گرمی می‌خوردند و همین به ترافیک سنگین این محدوده اضافه می‌کرد. با کارشناسی صورت گرفته، در حاشیه بولوار شهید کشوری به طول چهار متر از هر طرف آیلندی را اجرا کردیم تا فضای برای نصب چراغ‌رهنمایی وجود داشته باشد. بهزاد فراشاهی با اشاره به اهمیت امنیت جانی عابران پیاده ادامه می‌دهد: در این پروژه گذرگاه عابر پیاده و حلقه تقاطع چهار طرف تقاطع به صورت کامل خط‌کشی و همسطح‌سازی شده است.

نجمه موسوی کاهانی منتهی شدن بولوار نماز به بولوار هاشمیه و ترافیک سنگینی که در تقاطع بولوارهای هاشمیه و شهید فکوری ایجاد می‌شود، دلیل اصلی فرار خودروها به مسیرهای جایگزین است. از ۶ بهمن ۱۴۰۰ که در شهرآرامحله به‌طور جدی برای رفع این مشکل با اعضای شورای اجتماعی همراه شدیم، در سلسله نشست‌های رؤسای شوراهای اجتماعی محلات به این موضوع اشاره کردیم تا اهمیت سرریز شدن ترافیک که امنیت جانی اهالی محله نیرو هوایی را به خطر انداخته است، برای اعضای کمیسیون حمل‌ونقل و ترافیک شورای شهر مشهد و شهردار منطقه مشخص شود.

مشکل مربوط به یک محله نبود

در سال ۱۴۰۲ به‌طور پیوسته گزارش‌هایی را در تاریخ‌های ۲۰ اردیبهشت ۲۶ مهر، ۲۴ آبان و ۱۳ دی منتشر کردیم که علاوه بر انتشار این مشکل در همه آن‌ها، به دنبال راه‌چاره بودیم. در جلسه مهرماه سال گذشته، ایمان فرهنگندی، عضو شورای شهر، از رؤسای شوراهای محلات هنرستان، هاشمیه، آب‌وبرق و نیرو هوایی خواست با همراهی یکدیگر و در قالب درخواست محله‌های هم‌جوار، مشکل ترافیک را مطرح و پیگیری کنند. در نهایت ۲۴ آبان در جلسه شورای اجتماعی محله نیرو هوایی رؤسای ادارات فضای



## پیشه آبا و اجدادی

بچه معدن کار ریزبالی زاوه است؛ معدنی که خیلی گود بود و در آن زمان های دور، کارگران، سنگ هایش را بادست و با کمک چوب و جک و سنگ بالامی آوردند. خودش تعریف می کند: یادم است چال را که می خواستند حفر کنند، خاکش را می کنند و با دیلم بالامی کشیدند. خیلی از کارها دستی انجام می شد.

به گفته خیلی از بازاری ها تجربه رضاصولانی در این بازار به اندازه فوق دکنترای این رشته ست. خود آقارضا می گوید: شغل دایی هایم سنگ فروشی بود. دایی ام، حاج حسن برجسته، در کشور به آقای برجسته کوه پُر معروف بود. او سنگ آستان قدس را هم تأمین می کرد و همان کسی بود که سنگ های کاخ مرمر را از معدنش در زاوه تربت حیدریه استخراج کرد و به تهران فرستاد.

آن زمان که آقارضا، بچه مدرسه ای بود، قلم های سنگ تراشی را برای دایی اش به آهنگری می برد و آن ها را تیزی می کرد و تحویل دایی می داد؛ «من شاگرد دایی بودم، پدرم کشاورز بود و کمک دستش بودم اما به دایی ام هم کمک می کردم.»

## ته تغاری پر جنم

کلاس ششم را که تمام می کند، در همان عالم بچگی فکر می کند کاری برای خودش جفت و جور کند تا بتواند کمک خرج خانواده باشد. با اینکه فرزند ششم و ته تغاری خانواده است، آن قدر جنم دارد که در سیزده سالگی به پدر و مادرش می گوید می خواهد برای کار به مشهد برود.

صولانی می گوید: وقتی به مشهد رسیدم، دایی، من را برای کار به کارخانه «مقدم میکا» در ابتدای نخریسی فرستاد. آنجا شاید پانزده بیست کارگر در کار سنگ بری داشت. من بچه زرنگی بودم. دایی برای من یک اتاق در خیابان رام گرفته بود. در آن کارخانه، اوستایی داشتم به نام مجید سلوکی که کارش تولید کاسه مرمر و بشقاب بود. حقوقم باروزی ۶ قران شروع شد اما چون خیلی به حرف اوستا گوش می کردم، جوراب هایش را می شستم و دستگاه هارا تمیز می کردم، کار را یاد داد و خیلی زود پیشرفت کردم. بعد از مدت کوتاهی شش ماهه، حقوقم را به ۶ تومان افزایش داد. خدا پشت و پناهنده باشد. اهل کوه دشت لرستان بود.

## شاگرد زرنگ ارباب قنبر

کار در جاده آرامگاه نازی آباد به ویژه جمعه هایش درآمد شیرینی داشت؛ «روزهای جمعه مثلاً یک آب نامی دادند که در خانه متمولین شهر نصب کنیم. من یک شاگرد داشتم که اسمش عباس بود. جمعه ها همه وقتمان را برای ساخت آب نامی گذاشتیم. دستمزد من برای هر جمعه ۱۰ تومان می شد و در همان کارخانه هم زندگی می کردم. بعد از یک سال حقوقش تا روزی ۳۰ تومان هم رسید.

هنرمند سنگ کار محله فرهنگیان ادامه می دهد: یادم است در همان کارخانه، دایی مجید آقا که نامش، جمشید سلوکی بود و یک دست هم نداشت. با ما کار می کرد و یک نفر دیگر هم بود به نام باقر صفاری که میکل آژ ایران و در همه شاخه های هنر سنگ خبره بود. ماهه آنجا برای ارباب قنبر (قنبر رحیمی) کار می کردیم که به پدر سنگ ایران معروف است. در آن هفت سالی که آنجا کار می کرد، چون تخصصش کارهای هنری بود، به خانه متمولین بسیاری رفت؛ «در خانه اعلم کار کردم، خانه تیمسار تاج، کاخ نیاوران، ثابت پارسا و خانه افراد معروف دیگر.»

## رفتن به تهران با اوستا

حدود یک سالی از شاگردی برای اوستا مجید سلوکی گذشت تا اینکه او به تهران رفت و از آقارضا هم خواست که به تهران برود؛ «گفتم باشد و به او ملحق شدم. مقصد جاده آرامگاه نازی آباد بود با حقوق روزی ۶ تومان.» آن روزها بیشتر انگیزه ام این بود که کار کنم و پول جمع کنم تا پدرم را تأمین کنم. چون او خیلی زحمتکش بود اما وضعیت مالی خوبی نداشت. اوایل با حقوق روزی ۶ قران، ۲ قران حلوا کرده می خرید و دو قران نان و فقط دو قران برای پس انداز می ماند و نمی توانست به پدرش کمک کند. اما زمانی که حقوقش به ۶ تومان در روز رسید، یک ماهش می شد ۱۸۰ تومان که ۱۰۰ تومانش را برای خانواده اش می فرستاد؛ برای یک زندگی متوسط روبه پایین.

## افتخار رضا صولا

## تجربه در حرفه

هنر د  
زیر پای زائران

آرتاحسین زاده عطار از همان سال ۶۷ که در بارگاه مقدس رضوی استخدام شد و همه دار و ندارش را برای تأسیس کارخانه اش گذاشت و کلی دستگاه و ابزار مینابود؛ درستی و تلاش؛ «همیشه گوشه گره خورده چارقد مادرم پیش چادر و ندار آن روزها پیش بود، مثل همه مهمانان دیگر حضرت، من، رضاصولانی می بودم و تلاش می کردم.»

لباقت می خواهد جایی را سنگ فرش کنی که مسافران امام رضا (ع) بر آن قدم من ز زیر پای مسافر و زوار امام رضا (ع) باشد؛ هم او بی که به نشان ارادت، این برای من افتخار بزرگی است.»

محمدرضا صولانی که سال هاست در محله فرهنگیان سکونت دارد، نام آتش و هر جای کشور، گیر و گرفتاری در نصب یا برش سنگ هاداشته باشند، او را سنگی در دستان هنرمندش مثل موم شکل می گیرد.



## برگشت به مشهد با دفترچه بانک صادرات

سال ۵۷ با شروع وقایع انقلاب اسلامی دلش هوای مشهد می کند؛ «زمانی که می خواستم برگردم، بهجت خانم، همسر اوستایم، دوست نداشت که من برگردم؛ خیلی با خانواده شان عیاق شده بودم. برایم بلیت هواپیما خریدند که آن موقع ۱۷۰ تومان بود. من را با اتومبیل شخصی شان به فرودگاه رساندند. وقت خدا حافظی مجید آقا یک پاکت دست من داد.»

آن ها این قدر آدم های خوبی بودند که آقارضا در دورانی که آنجا کار می کرد، دیگر از حساب و کتاب حقوق

فراموش کرده بود؛ می گوید: هر چه کار می کردم، از کارخانه خرجم را بی حساب و کتاب برمی داشتم و پول لباس و خوراک و پوشاک را هم خود مجید آقا می داد. خودش هم پسر داشت، اما من هم مثل فرزندش بودم. گفت: «برو اما دوباره برگرد.» ۲۰۰ هزار تومان پول نقد به همراه یک دفترچه بانک صادرات به من داد. که در آن پول زیادی بود. بعد چند روز حضور در مشهد به پیشنهاد دوستش، زمینی در محله سجاد می خرد؛ «خیابان سجاد را تازه جدول کشیده و چراغ برق ها را گذاشته بودند. من در خیابان شقایق سجاد پانصد متر زمین خریدم به ۱۰۰ هزار تومان. اشتباه کردم که همه پولم را زمین نخریدم.»



نی بعد از سال ها  
سنگ تراشی

استم

# امام رضا است

## هم رزم شدن در کنار کاوه

پیش از انقلاب اسلامی که به مشهد می‌رسد، در فعالیت‌های مبارزاتی و حضور در تظاهرات با بزرگان انقلابی آشنا می‌شود؛ «با شهید رستمی، دکتر دیلمه و افرادی دیگر خیلی اتفاقی آشنا شدم. برای گشت شب انتخاب شده و عضو کمیته مرکزی در سه راه جم بودم. باشگاه افسران را که گرفتیم، به ما گفتند دوره رنجری ببینیم.» دوره را در لشکر ۷۷ گذراندند تا اینکه کردستان شلوغ می‌شود و به آنجا می‌روند؛ «ما شدیم هم رزم چمران در جنگ‌های نامنظم پاوه.» آنجا گیر می‌افتند و خیلی‌ها ایشان شهید می‌شوند و عده‌ای نجات پیدا می‌کنند که یکی شان رضا صولانی است؛ «من بار رستمی و سردار دهقان، سردار حجازی، شهید درچه‌ای، شهید حسینی که در درگیری با ضد انقلاب شهید شدند، هم رزم بودم. دوسه سال از عمرم این طور گذشت.»

در بازگشت به مشهد، کوله بارش ترکش و شیمیایی شدن جسمش بود که البته هیچ وقت برایش پرونده تشکیل نداد. او سال ۵۸ در تربت حیدریه ازدواج کرد؛ همان زمانی که در رفت و آمد به منطقه جنگی کردستان بود. پنج فرزند حاصل این ازدواج است که همگی موفق‌اند.

## ساخت آب نماهای بازار رضا در زمان ولیان

سال ۶۰ دوباره به مشهد باز می‌گردد و این بار کار هنری و تراشکاری سنگ را با استاد مسعود شریفان، آقای هاشمی و ساخت ظروف سنگی را با استاد مرحوم غلام‌راد مردتجربه می‌کند. سال ۶۷ امادیران آستان قدس به واسطه شناختی که از او و کیفیت آب نماهای ساخته او در بازار رضا در زمان ولیان داشتند، دوباره پیشنهاد همکاری به او می‌دهند؛ «سال ۵۲ موقتاً به مشهد برگشتم؛ همان سالی که احداث بازار رضا شروع شد و من در هشتی‌هایش آب نما ساختم. بازار رضا آن زمان، کوچه‌ای باریک بود با خانه‌های خرابه و کوچ و معوج که معتادان آنجا تردد می‌کردند. مردم خانه‌هایشان را نمی‌دادند و ولیان به زور آنجا خراب کرد و ساخت. اما همان زمانی که هشتی‌های بازار رضا را جمع کردند، آب نماها هم جمع شد از وسط بازار و همه معازه شد.»

کارش را که در آستانه شروع می‌کند، مجری طرح استاد محمدرضا دبشیدی است که از نظر کار سنتی سنگ در دنیا حرف برای گفتن دارد؛ «من هنر داشتم و او هم تحصیل کرده هنر بود. من را سپرد به حاجی رفعتی که معمار تراز اول آستان قدس بود و حدود پانزده سال با او کار کردم. او کسی است که گنبد و گلدسته‌های حرم را ساخته است.»

## ساخت ۱۷۵ ستون در رواق دارالهدایه

اولین آب نمایی که می‌سازد، در صحن جمهوری است و روی کل سنگ‌های این صحن، نام رضا صولانی حک شده است؛ «من با حاجی رفعتی کار سنگ‌ها را انجام می‌دادم. دقتش خیلی زیاد بود. آدم‌های هنرمند واقعی خیلی سخت گیرند. یک روز آن خدا بی‌مرز من را فرستاد برای اندازه‌گیری پنجره صحن جمهوری. وقتی اندازه‌ها را گرفتم، گفت برو دوباره اندازه بگیر. دوباره رفتم و یک سانت تغییر کرد. تا پنج مرتبه من را فرستاد که اندازه‌گیری کنم تا دست آخر میلی متر اندازه را هم به او گفتم.»

بعد با اینکه تا ۲۵۰ نفر زیر دست صولانی در پروژه‌های مختلف کشور کار می‌کردند، او مهر بانی و جدیت حاجی رفعتی را عجین کار خودش کرده بود؛ «با اینکه دلم نمی‌خواست آزاری به یک مورچه هم برسد، در کار و بر خورد با کسانی که برای من کار می‌کردند، خیلی جدی بودم؛ چون همان جدیت استاد از من یک سنگ تراش حرفه‌ای ساخت.» او در رواق دارالهدایه ۱۷۵ ستون می‌سازد که کار دست است. ورودی مقابل صحن جمهوری و مسجد گوهرشاد را با نرده‌های منبت کاری شده با دستگاه فرزند دست کار می‌کند. سقاخانه صحن جمهوری با ستون‌ها و آبخوری‌هایش، رواق دارالولایه با نرده‌های سوراخ‌دارش که همه با فرزند انگشتی ساخته شده است را هم کار می‌کند. کف صحن جامع، صحن جمهوری و صحن پایین خیابان، و سنگ‌ها و آب‌نمای مسجد گوهرشاد و آب‌نماهای صحن آزادی هم کار او است. او برای صحن جامع و کارهای سنگش ناچار می‌شود سنگ گرانبه‌ای از تراشگری اختراع کند؛ «چون آن زمان خیلی‌ها با آجر کار می‌کردند، وسیله و ابزار برای تراش سنگ زیاد و حرفه‌ای نبود.» تا سال ۸۹ در آستانه کار می‌کند و قسم به همان ۱۰۰ تومانی سر چارقد مادرش می‌خورد که هیچ وقت یک هزار تومانی هم خیانت در کارش نکرده است.

## هیچ جا وطن نمی‌شود

برای کار در کشورهای دیگر پیشنهادها مختلفی به صولانی شده است؛ «برای من هیچ جا وطن نمی‌شود. کنج دنج مزار پدر و مادرم در روستای زادگاهم، امن‌ترین جای دنیاست. دلم که می‌گیرد، سر مزارشان می‌روم. کمی با آن‌ها حرف می‌زنم و سبک می‌شوم.»

کار سنگ سالن اجلاس سران کشورهای اسلامی در میدان تجریش، برج آسمان تهران در ۲۵ طبقه در سه راه فرمانیه، بانک مرکزی صادرات اصفهان، فرودگاه داخلی شیراز، منطقه ویژه سرخس، راه آهن و فرودگاه و منطقه ویژه چالدران، حوزه علمیه خوانسار، مقبره الشعرا، آرامگاه فردوسی و نیز بسیاری از بناهای دیگر در کشور، کار رضا صولانی است.

## مبدع جدول سنگی در ایران

آقازاهنوز هم به کارهای خلاقانه سنگی اش ادامه می‌دهد. می‌گوید: اولین کسی که جدول سنگی را در ایران تولید و حتی جدول ۵۰ در ۳۵ را به ترکمنستان صادر کرد، من هستم. طراحی این جدول‌ها را در سال ۹۳ انجام دادم. تا پیش از آن، جدول‌ها همه بلوکه‌های سیمانی بود.

عده‌ای برای بازدید از خط تولید کارخانه می‌آیند و از خط تولید این بلوکه‌ها عکس و فیلم می‌گیرند و دستگاها را برای خودشان می‌سازند و با قیمتی بسیار کمتر، بازار ترکمنستان را دست می‌گیرند.



مارانمی دهند. جهاد هم روی زمین هادست گذاشته، در حالی که ما همه سند داریم.»

آقازاهنوز این روزها ساده‌زیستی را انتخاب کرده و در خانه‌ای معمولی در خیابان حسابی زندگی می‌کند. حتی ماشین ندارد و هر روز با ماشین پسرش به کارخانه می‌روند؛ «من می‌توانستم در شهرکی که آباد است، کارخانه‌دار کنم اما دلیل ماندن همه ما قدیمی‌های بازار سنگ در سنگستان بی امکانات، این است که اگر امکانات به این شهرک بدهند، هر کارخانه‌اش می‌تواند چند صد نفر را نان دهد و مردم بسیاری از آن به آسودگی و رزق حلال می‌رسند.»

## سنگستان بدون امکانات

رضا صولانی با هم صنفانش در بازار سنگ یک شهرک دارند به نام «شهرک صنعتی سنگستان توس» که در مقابل پلیس راه امام هادی (ع) قرار دارد و هفتصد نفر در آن سهام دارند و یکی از بزرگ‌ترین شهرک‌های صنعتی غیردولتی شرق کشور است. شهرکی که نه آب دارد، نه برق و نه آبدی. صولانی تلخ‌ترین روزهای زندگی‌اش را همین ۱۰ سال می‌داند که همراه یکی از فرزندان و هفت کارگر دیگر در این شهرک مشغول به کار است؛ «هر روز صبح سحر، بانان داغی برای صبحانه کارگرانم این مسیر را به سوی کارخانه می‌روم تا شاید سنگستان به بار بنشیند اما نه استناداری، نه فرمانداری، نه بنیاد مستضعفان، نه اداره کشاورزی جواب

### ● فضای خانه ما همیشه سیاسی بوده و هست

گوشه‌ای از پذیرایی خانه، عکس‌ها و پلاک حسن کنار میبل‌ها گذاشته شده است و احساس می‌کنم او هم در جمع مانده و مشتاقانه به صحبت‌های پدر و مادرش گوش می‌کند. حاج محمد قاسمی دانا صحبتش را با تأکید بر اطلاعات دینی و سیاسی و نظامی حسن شروع می‌کند و می‌گوید: فضای خانه ما همیشه سیاسی است و درباره اخبار با هم گفت و گویی کنیم. همسرم بر همه امور سیاسی و اخبار کشور و جهان اشراف کامل دارد. مباحثه‌های ما باعث می‌شد بچه‌ها ایمان درک سیاسی خوبی داشته باشند. جنگ سوریه که پیش آمد، هر روز درباره اخباری که به دستمان می‌رسید، بحث می‌کردیم. حسن در کنار همه این اطلاعات، اهل حرم و عرفان و فقه و زیارت هم بود. قبل از شروع جنگ بارها با کاروان راهیان نور به مناطق جنگی رفته بود. در رسته نظامی هم فعالیت‌های پررنگی داشت و آموزش درس دفاعی پسران دبیرستانی را بر عهده داشت.

ویژه سالگرد شهادت

شهید حسن قاسمی دانا

### ● حسن هنوز هم حضور دارد

مریم طریباتکان دادن سر، صحبت‌های همسرش را تأیید می‌کند. مادر شهید تنها کسی بوده که حسن موضوع اعزامش به سوریه را با او مطرح کرده بود و بقیه، بعد از رفتنش متوجه شده بودند. نمی‌دانم این مادر چطور سنگینی بار مسئولیت رساندن خبر رفتن فرزند به پدر را تحمل کرده است. آرامشی که پشت لبخندهای معنا دار اوست، ده‌ها سؤال برایم ایجاد می‌کند، چطور اجازه دادید برود؟ چرا خودش موضوع رفتنش به سوریه را با پدر مطرح نکرد؟ نگاه مادر شهید را دنبال می‌کنم و می‌رسم به عکس روبه‌رویش، عکس حسن که دارد به مادر لبخند می‌زند. من هم با دیدن تصویر شهید، در میان این همه سؤال فقط می‌پرسم: چند سالش بود؟ مادرانه پاسخ می‌دهد: بیست و نه و نیم، دوم شهریور سال ۶۳ روز تولدش بود و ۱۹ اردیبهشت هم به شهادت رسید. از این پاسخ معلوم است چندبار روزهای بعد از رفتن حسن را محاسبه کرده است. به آرامی ادامه می‌دهد: موقع رفتن من را بغل نکرد. به برادرش گفته بود اگر مامان را بغل می‌کردم، شاید توان رفتن نداشتم.



عکس: مهدیه غفوریان/شهرآرا

### ● شهادت برای حسن نوشته شد

ناگفته‌ها سؤالات بعدی را از ذهنم می‌خواند و می‌گوید: حسن به من گفت که می‌خواهد برود، اما به پدرش نگفت؛ چون می‌دانست اگر یک درصد در نگاه پدرش مخالفتی ببیند، نخواهد رفت. بعد ماجرای کر بلا رفتنش را تعریف می‌کند و می‌گوید: دو سال قبل از اینکه بخواند به سوریه برود، اتفاقی افتاد که من مطمئنم خدا آن روز، شهادت را برای حسن نوشت. یکی از دوستانش که از عشق او به امام حسین (ع) مطلع بود، برای جبران محبت‌های او برایش بلیت هواپیما گرفت. ظهر با عجله به خانه آمد و گفت: «می‌روم کر بلا، محمد برایت بلیت گرفته است.» یکی دو دست لباس برداشت و آماده رفتن شد. پدرش از حسن پرسید: «کجا؟» حسن گفت: «می‌روم کر بلا.» پدرش با عجله گفت: «لازم نکرده! با من هماهنگ نکرده‌ای.» همین را گفت و رفت بیرون. حسن با اینکه از کر بلا نمی‌گذشت، کوله‌اش را گذاشت و زد زیر گریه. وقتی حال روحی‌اش را دیدم، گفتم: «بابا یک چیزی گفت. تو برو؛ من راضی‌اش می‌کنم.» گفت: «بابا دلش راضی نیست.» خیلی گریه کرد اما روی حرف پدرش حرفی نزد. من مطمئنم همان روز خدا شهادت را برایش نوشت.

### ● هم مداح بود و هم سعدی می‌خواند

آقای قاسمی رشته کلام را در دست می‌گیرد و می‌گوید: الان فکر می‌کنم که اگر هم می‌گفت که به سوریه می‌رود، مخالفت نمی‌کردم. اگر بچه کم سن و سال بود، می‌گفتم بر اساس شور و هیجان تصمیم گرفته است. اما حسن بچه نبود و بر اساس درک و شعور تصمیم گرفت. حسابش را کرده بود. او معتقد به اسلام و وطنی بود. می‌گفت این مرزها همه مجازی است و واقعیت نیز همین است. صحبتش را محکم تر و باطمینان بیشتر ادامه می‌دهد: وقتی می‌بینیم راه فرزندمان حق است، مخالفت نمی‌کنیم. هزاران نفر تا به حال گفته‌اند حسن حیف شد. در صورتی که اگر نمی‌رفت، حیف می‌شد. مریم خانم در ادامه می‌گوید: حسن هم مانند پدرش خوش صحبت بود و مدتی هر جمعی را در دست می‌گرفت. مداح بود، سعدی هم می‌خواند، اهل شوخی بود و دوستانش می‌گفتند در سوریه نیز همین روحیه را داشت.

### ● نانوایی که به سفره خیلی‌ها برکت بخشید

حسن شغل پدرش را در پیش گرفته بود و نان بربری دست مردم می‌داد. از پدرش یاد گرفته بود که هیچ کس نباید به خاطر نداشتن پول دست خالی از نانوائی بیرون برود. آقای قاسمی می‌گوید: حسن را در خواجه ربیع دفن کردیم تا مادرش بتواند راحت برود و بپاید. در باغ دوم فقط یک شهید هست، آن هم حسن. هر وقت که می‌رویم، می‌بینیم از شهرهای مختلف مانند شیراز و کرمانشاه و اصفهان برای صحبت با حسن آمده‌اند. به مریم خانم نگاه می‌کنم تا صحبت را او ادامه بدهد. معلوم است از بیان حرف‌های احساسی خوشش نمی‌آید. مریم خانم حالش منقلب شده است. نمی‌خواهد اغراق کند، اما آنچه دیده است، بغض گلویش را می‌شکند. یک جرعه آب می‌خورد، خیلی زود خودش را کنترل می‌کند و با همان لبخند زیبا ادامه می‌دهد: حدود دو ماه قبل، خانواده‌ای کرمانشاهی کنار مزار حسن بودند. چند بار دیگر هم آن‌ها را دیده بودم اما نمی‌دانستند من مادرش هستم. این بار متوجه شدند و بعد از احاطه لپرسی گفتند مادر فضای مجازی شهید حسن قاسمی را شناختیم. هر وقت حاجتی داریم، از این شهید می‌گیریم. این قدر حاجت گرفته‌ایم که هر وقت به مشهد می‌آییم، حتماً باید بیایم پیش او.

حکایت ۱۰ سال حضور معنوی  
اولین شهید مدافع حرم مشهد

## حیف بود حسن شهید نمی‌شد

نجمه موسوی کاهانی |  
درست ۱۰ سال قبل بود که خبر شهادت اولین مدافع حرم در مشهد پیچید؛ جوان خوش نامی از قاسم آباد که زمان رفتنش به سوریه، فقط مادر را آگاه کرد. حالا از رفتن حسن قاسمی دانا به سوریه ۱۰ سال و دو ماه و اندی می‌گذرد و خانواده‌اش با همه آندوهی که از جای خالی او احساس می‌کنند، بر این باورند که اگر حسن نمی‌رفت، حیف می‌شد. سالگرد شهادت این شهید، بهانه گفت و گوی دوباره ما با خانواده او بود.



اسکن کنید

شهرآرا محله منطقه ۱۰  
در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۹۳  
با خانواده و دوستان شهید حسن قاسمی دانا  
گفتگو کرده است.  
برای مطالعه این گزارش  
کد روبه‌رو را اسکن کنید.



سردار سید مجید ایافت به دیار باقی شتافت

همراه همیشگی  
کاوه و شوشتری

آزیتاعطارا عصر جمعه ۱۴ اردیبهشت بود که یکی از اربابان محلی مادر بولوار توس با خبرنگار شهرآرامحله تماس گرفت. پشت تلفن صدایش کمی لرزان بود و گفت سردار سرتیپ دوم پاسدار سید مجید ایافت، از اهالی محله اقبال، بهر حمت خدارفته است. سردار مجید ایافت در بیش از شصت عملیات درون مرزی و بیرون مرزی حضور داشت و دوشادوش سرداران شهید کاوه، شوشتری و... به مقابله با دشمن پرداخت.

## ● از حضور در جبهه تا نبرد در افغانستان

شنبه ساعت ۹ صبح قرار تشییع از مهدیه است و بعد، بیکریاک این سردار جان بر کفر را به حرم امام رضا<sup>(ع)</sup> می‌برند تا برای خاک سپاری به بهشت رضا<sup>(ع)</sup> انتقال یابد. جمعیت بسیاری در مراسم تشییع حاضر شده اند که خیلی هایشان خاطر رشادت های این هم‌رزم و جانشین شهید محمود کاوه را شنیده اند یا مانند حمیدرضا صدوقی، ویژگی های شخصیتی سردار ایافت را به واسطه دوستی چندین ساله شان، به خوبی می‌شناسند. صدوقی می‌گوید: آشنایی من به سال ۶۲ و هم‌رزم شدن من با فرمانده محمود کاوه و جانشین فرمانده شدن او برمی‌گردد. اما خیلی از هم‌رزمان، او را از ۵۹ و شروع جنگ می‌شناختند. مردی بود که برای دفاع از ایران و اسلام، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد، چه زمانی که در سقز بود، چه زمانی که جانشین شهید کاوه شد، چه وقتی با اشرار مسلح سیستان و بلوچستان جنگید، یا وقتی به پاکستان و افغانستان رفت و زمانی که در سوریه مدافع حرم بود.

## ● خانواده اش را در زمان جنگ به ارومیه برد

خیلی هادر این جمع هستند که می‌گویند افرادی مانند شهید محمود کاوه به واسطه رشادت های امثال سردار ایافت شناخته شدند. مردی که از سرداران منحصر به فرد کشور بود و برای برافراشته ماندن پرچم عدل اسلامی از هیچ جان فدایی دریغ نمی‌کرد. هادی صبوری، از همکاران سردار ایافت در مرکز راهبردی سپاه امام رضا<sup>(ع)</sup>، می‌گوید: سردار با آحاد مردم در ارتباط بود و مردم عادی و سپاهی و بسیجی و ارتش، همه با او خوب ارتباط می‌گرفتند. او حتی در آن سال ها همه افراد خانواده اش را در ارومیه به جبهه های جنگ آورد و راه پاسداشت ایران و اسلام و انقلاب از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد. حیف شد، او باید در جنگ شهید می‌شد.

آن طور که هم‌رزمان سردار ایافت می‌گویند، جانبا ز چهل درصد شیمیایی محله اقبال، روز جمعه هفته گذشته، وقتی برای عمل معده به بیمارستان رفته بود، بر اثر عوارض ناشی از مواد شیمیایی نفس کم آورد و به دیار باقی شتافت.

دیدار  
آشناامید  
محلهدختر رزمی کار محله رسالت،  
۳ امدال از مسابقات آسیایی کاراته  
به ارمغان آورده است

## کاراته کار عاشق پزشکی

رضار یا حی | دباندل آرامی بانوی ورزشکار محله رسالت است. او ورزش رزمی کاراته را از سال ۹۶ آغاز کرد و حالا برای خودش کلی عنوان قهرمانی دارد. دباندل خانواده ای کاملاً ورزشکار زندگی می‌کند و این از خوش شانسی اوست. پدرش کاراته کار است، برادرش فوتبال بازی می‌کند و مادرش هم ورزش ابروییک را به صورت حرفه ای انجام می‌دهد. او در چنین محیطی قد کشیده و ورزش برای او همیشه یک اولویت بوده است. البته که از همه چیز مهم تر برای دباندل درس و تحصیلاتش است. او در حال حاضر، دانش آموز کلاس یازدهم است و معدلش هم از ۱۹ کمتر نمی‌شود.



شهرآرامحله در تاریخ ۸ مرداد ۹۸  
با سردار مجید ایافت گفت‌وگو کرده  
است. برای مطالعه این گزارش  
کد روبه‌رو را اسکن کنید.

اسکن کنید

به پدر در کارگاه  
قنادی کمک  
می‌کنی؟

خیلی دوست دارم و گاهی  
برای کمک به او می‌روم، ولی باید  
از زیاد شیرینی خوردن پرهیز  
کنم.

به جز کاراته به ورزش  
دیگری علاقه داری؟

عاشق کوه نوردی  
هستم، هر هفته با  
خانواده و دوستان به  
کوه می‌رویم و این  
بهترین تفریح من  
است.

تا کجا ورزش کاراته را دنبال  
می‌کنی؟

تا قهرمانی المپیک.

غیر از ورزش اوقات فراغت را چگونه  
سپری می‌کنی؟

با کتاب خواندن، روزی دوسه ساعت به  
مطالعه کتاب های غیردرسی می‌پردازم.

چه کتاب هایی را مطالعه می‌کنی؟

بربادرفته، پرتقال کوکی و تاریخ هنر آخرین  
کتاب هایی بود که خواندم. خیلی دوست  
دارم اطلاعات عمومی ام در هر رشته زیاد  
باشد.

بزرگ ترین آرزویت چیست؟

دوست دارم پزشک شوم و به مردم خدمت  
کنم.

پس باید خوب درس بخوانی.

تلاش می‌کنم. فعلاً زمانی که بتوانم  
پزشک شوم، مدرک کمک های اولیه و  
پرستاری را دریافت کرده ام تا بتوانم به  
اطرفایانم اگر لازم بود، کمک کنم.

گو یا پدر سهم زیادی در موفقیت های ورزشی  
تو دارد.

بله، پدرم در حال حاضر کارگاه قنادی دارد و زیاد  
وقت ورزش ندارد، اما پیش تر کاراته کار می‌کرد و در  
موفقیت من در این رشته رزمی خیلی نقش داشت.

چه شد که در مسابقات آسیایی امسال خوش  
درخشیدی؟

من هفت سال است که کاراته تمرین می‌کنم،  
حد اقل روزی سه ساعت. خیلی وقت و انرژی  
گذاشتم و خوشحالم که توانستم مدال طلای بخش  
کومیته، مدال نقره بخش کاتا و مدال نقره بخش  
تمشیواری (شکستن اجسام سخت) را در مسابقات  
آسیایی امسال به دست آورم.

در سال های گذشته چه افتخاراتی کسب کرده ای؟

دو مدال طلای کشوری در مسابقات تیریز سال ۱۴۰۱  
و مسابقات تهران سال ۱۴۰۲ و همچنین شش قهرمانی  
در مسابقات استانی از جمله افتخاراتی است که در  
این سال ها به دست آورده ام.

## محلات منطقه ما:

۹: نوفل لوشاتو، رضاشهر، طالقانی، سرافرازان، چهارچشمه، کوثر، هاشمیه، هنرستان، نیرو هوایی، آب و برق، اقبال، زکریا، لادن، شقایق ۱ و شقایق ۲، گلدیس و ولی عصر (ع)

۱۰: رازی، استاد یوسفی، شریعی، شاهد، لشکر، فرهنگیان، امامیه، رسالت، حجاب، ایثارگران، امام هادی (ع)، خاتم الانبیا (ص) و میثاق

مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر  
سر دبیر: سید سجاد طلوع هاشمی  
دبیر شهرآرا محله: فاطمه خلخالی استاد  
دبیر شهرآرا محله منطقه ۹: رضا ریاحی  
تلفن شهرآرا محله منطقه ۹: ۳۸۸۳۸۸۵۲  
تلفن شهرآرا محله منطقه ۱۰: ۳۶۶۲۹۴۸۰

شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹  
دفتر منطقه ۹: بولوار وکیل آباد، ابتدای بولوار هاشمیه  
دفتر منطقه ۱۰: نیش استاد یوسفی ۱۳ فرهنگسرای خانواده  
سایت شهید چهره: mashhadchehreh.shahraranews.ir  
دریافت نسخه الکترونیک شهرآرا محله از: shahraranews.ir



عکس: آرزیتا عطار / شهرآرا

### تجربه فروشنده‌گی دانش آموزان «پاسداران آسمان» در بازارچه کارآفرینی

## بیاوبر!

از بچه‌های مدرسه برای فروش گذاشته شده بود. برخی بچه‌ها برای فروش کالایشان دستگاه کارت خوان آورده بودند و عده‌ای هم میکروفن به دست، دیگران را از کالایی که برای عرضه داشتند، مطلع می‌کردند. یک زن زرد رنگ هم در گوشه‌ای از حیاط بود که دانش آموزان در آن اسنک می‌فروختند. هیاهویی در حیاط راه افتاده بود که بیاوبیین!

آرزیتا عطار هفته‌ای که گذشت، شیفت پسران دبستان دوره دوم «پاسداران آسمان» بازارچه‌ای کارآفرینی از صنایع دستی دانش آموزان و خوراکی‌های مختلف و غذاهای رنگ و وارنگ برگزار کرد. در این بازارچه که به همت مدیر و اولیای مدرسه برگزار شد، همکاری خانواده‌ها و دانش آموزان بسیار پررنگ بود. به حدی که کل حیاط مدرسه پر بود از میزهای چوبی که روی هر کدامشان خوردنی یا کار دست

علی کاظمی، مدیر دبستان دوره دوم پسرانه پاسداران آسمان، می‌گوید: بازارچه کارآفرینی مدرسه را با هدف تقویت روحیه کارآفرینی، آموزش عملی مفاهیم نظری، تحلیل بازار و بازاریابی راه‌اندازی کردیم تا این برنامه بتواند درسی از فروش و هنر کسب و کار برای دانش آموزان داشته باشد.



معلم پایه چهارم مدرسه، این‌طور هم کلامان می‌شود: «قطعا این‌گونه تجربه‌ها سبب می‌شود بچه‌ها با سواد مالی آشنا شوند و بتوانند به صورت مستقل در آینده، کار و پیشه‌ای برای خود راه بیندازند». لیلا محمدی معتقد است از راه‌های این چنینی است که بچه‌ها می‌توانند با نحوه ارائه محصولات و خرید و فروش آشنا شوند.

امیررفسنجانی، معاون آموزشی مدرسه، در حالی که از محصولات غذایی اغلب بچه‌ها خریداری می‌کند و معتقد است از این طریق می‌تواند انگیزه آن‌ها را در تجربه شیرین فروشنده‌گی هنر دستشان بیشتر کند، می‌گوید: در جهان امروز، کارآفرینی از مهم‌ترین عوامل توسعه اقتصادی است. بسیاری از کشورهای آموزش این هنر را برای دانش آموزان دارند و این تجربه، تأثیر بسزایی در رشد شخصیتی و فردی بچه‌ها دارد.



هر نقطه حیاط مدرسه پر است از شوق خرید و فروش بین بچه‌ها. ادریس مهلوجی با همکاری مادرش، فینگر فودهای متنوعی درست کرده است. او می‌گوید: یکی از شرط‌هایی که معلم بهداشت هم خیلی به آن تأکید کرد، این بود که از مواد غذایی مضر استفاده نکنیم؛ برای همین بچه‌ها اغلب غذاها را با همکاری مادرانشان در منزل و با مواد غذایی سالم پخته‌اند.



یکی از اولیای دانش آموزان به نام امیرحسین انصاری ضمن تشکر از مسئولان مدرسه برای برگزاری این بازارچه کارآفرینی در حالی که به پسرش برای فروش مواد غذایی‌ای که ارائه می‌دهد، کمک می‌کند، می‌گوید: این پروژه سبب می‌شود بچه‌ها با بازار کار آشنا شوند و عزت نفس و اعتماد به نفسشان افزایش یابد.